

اشتباهات لپی

نویسنده: زیگموند فروید

مترجم: دکتر حسین آرومندی

من هیچ ادعایی مبنی بر اینکه هر اشتباه لپی منفردی که بوقوع می‌پیوندد واجد يك معنی است، ندارم – و برای منظورمان ما از این مباحث، نیازی هم نیست که چنین ادعایی داشته باشیم – اگر چه، واجد معنی بودن را محتمل می‌دانم. این برای ما کافی است، اگر بتوانیم به چنین معنی نسبتاً شایعی در اشکال گوناگون اشتباهات لپی، اشاره نمائیم. به علاوه، از این حیث، این اشکال گوناگون اشتباه لپی، سلوک متفاوتی از خود نشان می‌دهند. موارد لغزش های زبانی و قلمی، و غیره، می‌توانند بطور محض با بنیانی فیزیولوژیکی رخ دهند. من نمی‌توانم باور داشته باشم که این موضوع در انواع مربوط به فراموشی (فراموشی نام‌ها یا قصدها، گزندی، و غیره) همواره اساس فیزیولوژیکی داشته باشد. بسیار محتمل است که مواردی از گم کردن [i] وجود داشته باشند که بتوان آنها را از خطاهای [ii] که در زندگی روزمره رخ می‌دهند، را می‌توان از دیدگاه ما، نگرست. از این پس هنگامی که از این فرض که اشتباهات لپی اعمال روانی ای [iii] هستند، برخاسته از تداخل بین دو قصد متقابل، باید محدودیت های ذکر شده در بالا را در نظر داشته باشید.

این است نخستین ماحصل روانکاو، روانشناسی تاکنون چیزی از رخداد چنین تداخل های متقابل یا این احتمال که ممکن است آنها به چنین پدیده هایی منتج شوند، را نشناخته است. ما گسترش نسبتاً قابل ملاحظه ای به جهان پدیده های روانشناختی دادیم و برای روانشناسی پدیده هایی را به ارمغان آوردیم که تا پیش از این از تعلقات روانشناسی محسوب نمی‌گردیدند.

اجازه بدهید دقیقی چند بر اظهار اینکه اشتباهات لپی «اعمال روانی» اند، مکتب کنیم. آیا این اظهار، بیش از آنکه ما تاکنون از آن سخن گفتیم بر آن دلالت دارد که اشتباهات لپی واجد معنی اند؟ من چنین فکر نمی‌کنم. در عوض من اینطور فکر می‌کنم که اولین ادعا [مبنی بر اینکه آنها اعمال روانی اند] مبهم تر است و بسیار آسانتر سوء تعبیر می‌گردد. هر آنچه که در زندگی روانی [iv] قابل مشاهده است ممکن است گاهی بعنوان يك پدیده روانی شرح داده شده باشند. پس اکنون سوال اینست که آیا پدیده خاص روانی بلافصل از تاثیرات جسمانی [v]، عضوی [vi] و مادی منشاء گرفته اند – که در اینصورت بررسی آن بعنوان بحثی از روانشناسی، تلقی نخواهد شد – یا اینکه در بدو امر از دیگر فرایندهای روانی، یعنی از جایی و رای آنچه که مجموعه هایی از تاثیرات ارگانیك (عضوی) آغاز می‌شوند، سرچشمه می‌گیرد. این واپسین موقعیتی است که، وقتی به شرح يك پدیده بعنوان يك فرایند روانی می‌پردازیم، در نظر دارم، و به این دلیل مصلحت آمیزتر است که ادعایمان را به شکل زیر جامه ببوشانیم: «پدیده واجد يك معنی است» [vii]. بواسطه «معنی» ما به «مقصود» و «نیت» و «عزم» پی می‌بریم و نیز به «موقعیت در يك زمینه پیوسته روانی».

شماری از دیگر پدیده ها وجود دارند که به دقت به اشتباهات لپی منسوب شده اند و اینکه نام اشتباه لپی، دیگر برای آن مناسب نیست. ما آنها را اعمال تصادفی و علامت دار [viii] می‌نامیم. به مانند بقیه این شکل از اعمال، اینها ویژگی بودش [ix] را بدون داشتن انگیزه، بدون معنی و بدون

اهمیت، واجدند؛ ولیکن به علاوه، وجود آنها بصورت بسیار واضحی، غیرضروری می‌نماید. آنها را می‌توان از اشتباهات لپی به این شکل افتراق داد که در این موارد قصدي دیگر (به جز قصد آشکار) را فاقدند با اینکه آنها بطور تصادفی رخ می‌دهند یا اینکه گفتار مربوط به واسطه آنها مورد مزاحمت قرار می‌گیرد. به دیگر سخن، آنها بطور نامحسوسی در ژست‌ها و حرکاتی که ما آنها را بعنوان حالات بیانی هیجان‌ها در نظر می‌گیریم، مستهک می‌گردند. این اعمال تصادفی شامل همه انواع دستکاری‌ها با لباس‌هایمان یا بخش‌هایی از بدنمان یا اشیایی که در دسترس مان هستند، می‌باشند، که گویی بطور غیر جدي و بدون هیچ قصد آشکاري انجام می‌گردند، یا مجدداً، غفلت از این دستکاری‌ها؛ یا علاوه بر اینها مواردی که ما با خودمان ترانه‌ای را زمزمه می‌کنیم. من عقیده دارم که همگی این پدیده‌ها واجد يك معنی‌اند و به همان روش اشتباهات لپی، می‌توان آنها را تفسیر نمود، و اینکه آنها موارد استفاده‌اندکی از فرایندهای مهمتر روانی‌اند و اعمال روانی کاملاً معتبري محسوب می‌گردند. ولیکن من قصد ندارم که روی این گسترده تازه از خود پدیده‌های روانی درنگ کنم؛ من باید به موضوع اشتباه لپی بازگردم، که در رابطه با مسائل مهمی برای روانکاو‌ی‌اند و می‌توان از آنها با وضوح بسیار، نهایت بهره را برد[x].

جالب توجه‌ترین پرسش‌هایی که می‌باید درباره اشتباهات لپی مطرح نمایم و هنوز بدون پاسخ مانده‌اند، احتمالاً اینها هستند. ما گفتیم که اشتباهات لپی محصول تداخل متقابل بین دو قصد متفاوت‌اند، که یکی را می‌توان قصد مورد مزاحمت قرار گرفته نام نهاد و دیگری را قصد مزاحم. قصدهای مورد مزاحمت قرار گرفته مجالی را برای پرسش‌های بعدی فراهم نمی‌آورند، ولی پرسش‌های مربوط به قصد مزاحم را که مایلیم به آنها بپردازیم را ملاحظه فرمایید؛ ابتدا، چه نوع قصدهایی همانند يك مزاحمت برای دیگر قصدها پدیدار می‌گردند، و دوم، چه رابطه‌ای بین قصدهای مزاحم با قصدهایی که مورد مزاحمت قرار گرفته‌اند وجود دارد؟

اگر شما به من اجازه دهید، من یکبار دیگر به لغزش‌های زبانی بعنوان معرف‌های طبقه کامل بپردازم و سپس به پاسخ پرسش دوم، پیش از پرسش نخستین مبادرت نمایم.

در این لغزش زبانی، قصد مزاحم ممکن است در محتوای خود با قصد مورد مزاحمت قرار گرفته ارتباط داشته باشد، در آن صورت با آن در تناقض است یا آنرا تصحیح می‌نماید و یا مکمل آنست. یا – حالت پنهان‌تر و جالب‌تر – محتوای قصد مزاحم ممکن است هیچ ربطی به قصد مورد مزاحمت قرار گرفته نداشته باشد. ما با مشکلی در خصوص یافتن گواهی از رابطه اول در مثال‌هایی که تاکنون آموختیم و موارد مشابه، مواجه نخواهیم بود. تقریباً در هر موردی که در آن يك لغزش زبانی وارونه‌کننده معنی است، قصد مزاحم مبین عکس قصد مورد مزاحمت قرار گرفته است و اشتباهات لپی معرف تضادی بین دو تمایل مانعة الجمع است. «من اظهار می‌کنم که جلسه آغاز شد، حال آنکه من ترجیح می‌دهم که اکنون جلسه خاتمه یافته باشد»، این معنی لغزش زبانی رئیس مجلس است. يك نشریه ادواری سیاسی که متهم به رشوه‌گیری و فساد شده بود، در مقاله‌ای از خود دفاع کرد، که اوج مطلبش چنین بود: «خوانندگان ما به این امر گواهی خواهند داد که ما همیشه به روش به غایت کنکاش بدون اغراض شخصی[xi]xi برای منفعت جامعه کوشیده ایم. ولی يك ویراستار که آماده کردن مقاله به او واگذار شده بود، نوشت: «روش به غایت مبتنی بر جستجوی شخصی[xii]xii. یعنی او فکر می‌کرده:» این است که من مجبور بودم بنویسم؛ ولی من عقاید متفاوتی دارم.»

يك عضو [آلماني] پارلمان، كسي كه تاكيد مي‌نمود كه حقايق بايد rückhaltlos [بدون كم و كاستي] به امپراطور گفته شوند، آشكارا ندای درویش به وي نهیب زد كه این جسارت آمیز است و، بواسطه لغزش زبانی، واژه اش را به rückgratlos [بدون شهامت] تغییر داد[xiii]xiii. در مثال هایی كه تاكنون با آنها آشنا شده اید، عقیده ای از وجود شكستگی در كلمات[xiv]xiv یا اختصارات را ارائه می‌دادند، حال آنچه در پیش رویمان داریم شامل است بر: اصلاحات[xv]xv، اضافات یا پیوستگی ها، كه به واسطه آنها يك قصد ثانوي این احساس را می‌رساند كه در کنار اولین قصد قرار دارد.

«واقعیات یا امور به Vorschein [روشنا] آمدند – بهتر است گفته شود كه مشکلات رفع می‌گردند – آنها Schweinereien [نفرت انگیز] بودند؛ خوب پس واقعیات یا امور به Vorschwein آمدند (در صفحات قبل گفته شده كه این لغت عجیب و بی معنی از ترکیب دو كلمه قبلي ایجاد شده است (م)).» آنها كه این را می‌فهمند را می‌توان با انگشتان يك دست بر شمرد – نه، در واقع تنها يك شخص است كه این را می‌فهمد (زیرا این استاد ابتدا در اثر لغزش زبان گفت كه «با يك انگشت می‌تواند شمرد، مرا ببخشید...» (م)) پس: «می‌تواند با يك انگشت بر شمرد شده شود.»

یا: «شوهر من می‌تواند هر آنچه را كه می‌خواهد، بخورد و بنوشد. اما همچنانكه می‌دانید، من با هیچكدام از خواسته های او به هیچ وجه موافق نیستم، پس : او می‌تواند آنچه را من می‌خواهم بخورد و بنوشد». بنابراین، در همه این موردها، لغزش زبانی یا از محتوای خود قصد مورد مزاحمت قرار گرفته ناشی شدند، یا در ارتباط با آنها.

نوع دیگری از رابطه بین تداخل دو قصد متقابل، معماگونه بنظر می‌رسد. اگر قصد مزاحم هیچ ربطی به قصد مورد مزاحمت قرار گرفته نداشته باشد، از كجا می‌تواند آمده باشد و چرا همچون يك اختلال در این نقطه خاص خود را برای ما قابل توجه می‌سازد؟

مشاهده، كه به تنهایی نمی‌تواند پاسخ این پرسش را به ما ارائه دهد، نشان می‌دهد كه اختلال، از قطار فكري[xvi]xvi به اشتغال ذهنی ای كه مربوط به زمانی کوتاه پیش از رخ دادن است، ناشی شده است و، چه تا لحظه رخداد بصورت گفتار بیان شده باشد یا خیر، اثر متعاقب را ایجاد می‌کند. بنابراین در واقع باید كه بعنوان يك در جا زدن شرح داده شود، هر چند نه الزاماً بعنوان در جا زدن[xvii]xvii. كلمات گفته شده.

در این مورد نیز يك اتصال ارتباط دهنده بین قصدهای مزاحم و قصدهای مورد مزاحمت قرار گرفته وجود دارد؛ ولیکن این در محتوای آنها نهفته نگشته است بلکه بصورت مصنوعی ترکیب گردیده، و اغلب در امتداد راه های به غایت ارتباط دهنده اجباری[xviii]xviii قرار گرفته است.

در اینجا مثالی ساده از این مورد، كه از مشاهده شخصی ام بر گرفته شده، را ارائه خواهم داد. من یکبار دو بانوی وینی را در Dolomites دوست داشتنی ملاقات کردم، كه لباس های پیاده روی پوشیده بودند. من بخشی از راه را با آنها همگام شدم، و مسرت بخشی های اینکار را توصیف کردم. یکی از آن دو خانم ابراز كرد كه صرف يك روز به آن شكل موجب دردسر و زحمت بسیاری است. او گفت: «مطمناً كاملاً مطبوع هم نخواهد بود،» چرا كه اگر كسي همه روز را زیر آفتاب پیاده روی كند بلوز و پیراهنش خیس عرق خواهند شد». در این جمله او ناچار به غالب آمدن بر درنگ مختصری در يك نقطه شد. سپس ادامه داد: «ولي بعد وقتی كه آدم به nach Hose می‌رسد و می‌تواند عوض كند ...». این

لغزش زبانی را آهنگام من تجزیه و تحلیل نکردم ولی انتظار دارم که شما بسادگی آنرا درک کرده باشید. قصد آن خانم، آشکارا این بود که فهرست بسیار کاملی از لباس هایش ارائه دهد: بلوز، پیراهن و Hose [کشوهای لباس]. دلایل مربوط به محتوای کاملاً غیرمربوط به عبارت اول، کلمهء گفته نشده بصورت یک تحریف اصوات مشابه nach Hause [خانه = Hause] خود را پدیدار می نماید.

هر چند اکنون ما می توانیم به پرسش اصلی بازگردیم، که تاخیر آن به درازا کشیده است، یعنی اینکه چه نوع از قصدهایی وجود دارند که به این روش غیرمعمول همچون مزاحمی برای دیگر قصدها راه بیان می یابند. خُب، آشکارا انواع بسیار متفاوتی ند، که در بین آنها باید بدنبال عامل مشترك بگردیم. اگر ما به بررسی شماری از مثال ها با این نقطه نظر بپردازم، آنها را بی درنگ می توانیم در سه گروه قرار دهیم. اولین گروه شامل مواردی است که در آن، قصد مزاحم برای گوینده شناخته شده است و بعلاوه پیش از اینکه لغزشی زبانی از وی سریزند، مدنظر او بوده است. لذا در لغزش Schweinereien [گفتار با عمل غیراخلاقی] را درباره وقایع مورد بحث در ذهن پرداخته بود است، بلکه او قصد داشته بوده، از آنچه که بعداً از گفتنش واماند [xix]xix، که قضاوتش را بصورت واژه ها بیان نماید.

گروه دوم متشکل است از موارد دیگری که در آن، قصد مزاحم با همان درجه توسط گوینده تشخیص داده شده است که از سوی اوست، ولی در این مورد او آگاه نیست که این امر درست پیش از ایجاد لغزش، در وی فعال بوده است. بنابراین او تعبیر ما را از لغزش خود می پذیرد، ولی با این وجود تا حدی از این بابت در شگفت خواهد ماند. مثال هایی حاکی از این نوع نگرش را، احتمالاً می توان در انواع دیگر اشتباه لپی، بسیار آسانتر در مقایسه با لغزش های زبانی، یافت.

در گروه سوم، تبحر و تفسیر قصد مزاحم، به شدت از جانب گوینده مطرود شمرده می شود، او نه تنها منکر آنست که این موضوع پیش از ایجاد لغزش در وی فعال بوده، بلکه در صدد آنست که از این موضوع که کاملاً برای او جنبهء بیگانه داشته حمایت کند. شما حتماً مثال «سکسکه» را بخاطر دارید و انکار مسلماً بی ادبانه و خشن گوینده را که بواسطه سرپوش برداشتن از قصد مزاحمش، به خودم برای توسعه دادن اندیشه ام با استفاده از این انکار گوینده، کمک کردم. همانطور که می دانید، ماهنوز به هیچ بحثی در باب نظراتمان راجع به این موارد نپرداخته ایم. من نباید توجهی به مطرح شدن انکار توسط میزبانی که درخواست نوشیدن به سلامتی کسی را کرد مبذول دارم، و باید در تفسیر خود، بدون برهم خوردگی، پافشاری کنم. به گمان من، شما نیز هنوز بخاطر اعتراض وی متاثر شده هستید و این پرسش را که آیا نباید ما تعبیر اشتباهات لپی از این دست را رها کرده، و آنها را همچون اعمال فیزیولوژیکی محض یعنی در معنی پیش - تحلیلی [xx]xx اش را در نظر آوریم.

من بخوبی می توانم تصور کنم آنچه می کنید که شما را دچار ترس و تردید کرده است، چیست. تعبیر و تفسیر من این فرضیه را با خود حمل می کند که قصدها می توانند راهی را برای ابراز شدن، از طرف گوینده ای که خود چیزی نمی داند، بیابند، ولی این هم هست که من قادرم از آماره استنباط نمایم. بنابراین در مقابل چنین فرضیهء تازه و خطیری، کوتاه خواهید آمد. من این را درک می کنم، و می دانم تاکنون تا چه مرحله ای پیش رفته اید. ولیکن یک چیز مسلم است. اگر شما بخواهید بطور پیوسته نظریهء اشتباهات لپی را، که بوسیلهء بسیاری مثال ها تایید شده است، بکار برید، باید که تصمیم بگیریید فرضیهء عجیبی که من متذکر شده ام، را بپذیرید. اگر چنین نکنید، باید که یکبار دیگر درک اشتباهات لپی را که تا الان به آن دست یازیده اید، رها نمایید.

اجازه دهید در کوتاه زمانی آنچه که این سه گروه از اشتباهات لپی را به یکدیگر می‌پیوندند، را در نظر آوریم؛ سه سازوکاری [xxi]xxi را که لغزش های زبانی در آن مشترکند، چیستند؟ خوشبختانه این موضوع، غیرقابل خطاپذیری است. در دو گروه اول، این قصد مزاحم خودش را به فوریت پیش از لغزش اعلان می‌کند. ولی در هر دو مورد با تلاش بسیار از نشان دادنش پرهیز می‌گردد و پس زده می‌شود [xxii]xxii.

سخنگو تصمیم دارد که آنرا به عبارت در نیاورد، و بعد از آن لغزش زبانی رخ می‌دهد: یعنی پس از آن، قصدی که پس زده شده است، به رغم خواست سخنگو به عبارت در می‌آید، چه با تعبیر بیان قصدی که او مجاز دانسته است، یا چه با در آمیختن آن، یا چه واقعاً با جایگزین نمودن چیزی دیگر به جای آن. پس این مکانیسم (سازوکار) لغزش زبانی است.

از نظر خودم، من می‌توانم آنچه را که در سومین گروه رخ می‌دهد را به هماهنگی کامل با سازوکاری که شرح داده ام، در آورم. من فقط فرض می‌کنم که آنچه که باعث تشخیص این سه گروه از یکدیگر می‌شود گسترده تفاوت آنها با قصدی است که پس زده شده است. در اولین گروه قصد حضور دارد و پیش از اظهار سخنگو خود را مورد توجه می‌سازد؛ تنها از آن پس است که این قصد طرد می‌شود؛ و انتقامش را در لغزش زبانی می‌ستاند. در گروه دوم، طرد شدن بعداً رخ می‌دهد: تا آن زمان، قصد پیش از آنکه مورد اظهار قرار گیرد از مورد توجه واقع شدن باز ایستاده است. عجیب است که به هیچ وجه از ایفای نقش آن در ایجاد لغزش جلوگیری نمی‌شود. ولی این رفتار، توضیح اینکه در گروه سوم چه رخ می‌دهد را برایمان ساده تر می‌کند. من به خود جرات داده، فرض می‌کنم که یک قصد همچنین می‌تواند در یک اشتباه لپی فرصت بیان یابد، یعنی هنگامی که پس زده شده و برای زمان قابل ملاحظه ای، یا شاید هم برای مدت زمان بسیار طولانی، مورد توجه قرار ننگرفته باشد، و می‌تواند به همان دلیل توسط سخنگو صراحتاً مورد انکار قرار گیرد. ولی حتی اگر مسئله گروه سوم را کنار بگذارید، ملزم به نتیجه گیری حاصل از مشاهداتی که در موارد دیگر بدان رسیده ایم، می‌باشیم که عبارتست از اینکه: واپس زده شدن [xxiii]xxiii قصد سخنگو برای گفتن چیزی، شرط لازم و حتمی برای رخ دادن یک لغزش زبانی است. ممکن است اکنون ادعا کنیم که به پیشرفت های دیگری در درکمان از اشتباهات لپی دست یافته ایم. اکنون نه تنها می‌دانیم که آنها اعمال روانی هستند، که در آنها می‌توانیم معنی و قصد را تعیین کنیم، و نه تنها اینکه آنها تداخل متقابل در بین دو قصد متفاوت می‌نمایند؛ بلکه فراتر از این آنستکه می‌دانیم که یکی از قصدها باید بطریقی از به اجرا درآمدن، پیش از آنکه بتواند خود را همچون مزاحمتی در قصد دیگری بنماید، پس زده شود. این قصد باید خودش قبل از آنکه بتواند یک مزاحم گردد، مورد مزاحمت قرار گرفته شده باشد. البته، این بدان معنا نیست که ما تاکنون به توصیف کامل از پدیده هایی که آنها را اشتباهات لپی می‌نامیم، دست یافته ایم.

پرسش های بعدی را می‌بینیم که بی درنگ ظاهر می‌شوند، و تردید می‌کنیم که در کل، فهمیدن آتی ما موجبات بیشتری را برای پدیدار شدن پرسش های بیشتری فراهم آورند. برای مثال، ممکن است بپرسیم، چرا چیزها نباید بسیار ساده تر باشند. اگر قصد [xxiv]xxiv، یک نیت [xxv]xxv خاصی را بجای به اجرا در آوردن آن پس می‌زند، باید نیروی پس زدگی [xxvi]xxvi کامیاب شود، بطوریکه نیت ابداً خود را نمایان نسازد؛ یا از سویی دیگر ممکن است پس زدگی ناکام گردد، بطوریکه نیت که پس زده شده بود خود را کاملاً نمایان سازد. ولی اشتباهات لپی نتیجه‌ء یک مصالحه اند [xxvii]xxvii. آنها شامل نیم – کامیابی و نیم – ناکامی برای هر یک از دو قصد هستند؛ قصدی که مورد چالش قرار گرفته است نه کاملاً واپس زده می‌شود و نه، جدا از موارد خاصی، کاملاً بی زبان بر موضوع مترتب می‌گردد. ممکن است

نتیجه بگیریم که شرایط ویژه، باید به این منظور که يك تداخل یا مصالحه از این نوع رخ دهد، غالب آیند، ولي ما نمی‌توانیم دركي از آنچه آنها می‌توانند باشند، داشته باشیم. و من فکر نمی‌کنم که بتوانیم این عوامل ناشناخته را با عمیق تر رفتن در مطالعه اشتباهات لپي کشف نماییم. ترجیحاً، ضروري است که ابتدا حوزه هاي [xxviii]xxviii پنهانی دیگری از زندگی روانی را بررسی نماییم: صرفاً از طریق قیاس هاست که ما خواهیم توانست با آن حوزه ها مواجه شویم و آنگاه شهادت اقامه نمودن فرضیه هایی را که برای افکندن نوري نافذتر بر اشتباهات لپي است را خواهیم یافت. و يك چیز دیگر، کار کردن بر مبنای موارد استفاده [xxix]xxix کوچک، همچنان که ما دائماً عادت به چنین کاری در حوزه فعلی داریم، خطرات خاص خود را به همراه دارد. يك بیماری روانی وجود دارد، «بدبینی ترکیبی یا پارانویایی ترکیبی»، که در آن بهره برداری از موارد استفاده کوچکي همچون موارد مذکور، به کجاها که نخواهد کشید؛ و من البته ادعا نخواهم کرد که نتایج مبتنی بر چنین بنیادهایی بطور غیرقابل تغییری صحیح هستند. ما فقط می‌توانیم در مقابل این خطرات بوسیله مبنای کلی مشاهداتمان، و تکرار گمانه های مشابه از بیشتر حوزه های گوناگون زندگی روانی، حمایت نماییم.

بنابراین، در این مرحله، تحلیل اشتباهات لپي را واگذار خواهیم نمود. اما يك نکته اضافه بر این هست که مایلیم توجه تان را بدان جلب کنم. از شما می‌خواهم شیوه ای را که بوسیله آن با این پدیده ها برخورد نموده ایم را همچون يك الگو به ذهن بسپارید. از این مثال، شما اهداف روانشناسی ما را می‌آموزد. ما نه تنها در جستجوی شرح و توضیح این پدیده هاییم، بلکه در صدد درک آنها همچون نشانه هایی از تداخل نقش نیروها در ذهن، و همچون تظاهر قصدهای معنی دار که بطور همزمان یا در دو وضعیت متقابل عمل می‌کنند، نیز هستیم. ما با يك نگرش پویای [xxx]xxx پدیده های روانی در ارتباط هستیم. در نظریه ما پدیده هایی که مشاهده و درک می‌گردند باید در نفوذ به روش هایی که صرفاً فرضیه ای هستند، بار آور گردند.

بنابراین ما به ژرفای بیشتری در مورد اشتباهات لپي وارد نخواهیم شد، ولي ممکن است هنوز يك ممیزی [xxxi]xxxi سریع از گستره این حوزه را بر عهده گیریم، در طی این مسیر، ما یکبار دیگر به چیزهایی خواهیم پرداخت که تاکنون به آنها شناخت پیدا کرده ایم ولي همچنین برخی چیزهای نوظهور را کشف خواهیم نمود.

در این ممیزی، من به تقسیم آنها به سه گروه [xxxii]xxxii مبادرت خواهم ورزید که پیشنهاد می‌کنم با این شروع شود: همگی لغزش های زبانی با شکل های هم‌ریشه آنها (لغزش های قلم، گزخوانی و گزشنیداری)؛ فراموش کاری، که بر طبق موارد فراموش شده به زیر گروه هایی تقسیم می‌گردند (اسامی خاص، واژه های بیگانه، قصدها یا گمان ها)؛ و اعمال سرهم بندي شده، گزنهیدگی و کم کردن. خطاها، که تا اینجا بدانها پرداخته ایم، ذیل عناوین بخشی از فراموشی کاری ها و بخشی از اعمال سرهم بندي شده قرار می‌گیرند.

تاکنون لغزش های زبانی را با جزییات فراوان مورد بحث قرار داده ایم، ولي چند نکته دیگر باید اضافه گردد. لغزش های زبانی با پدیده های هیجانی فرعی خاصی همراهند که کاملاً عاری از جذابیت نیستند. هیچکس دوست ندارد که لغزش های زبانی از او سر بزند، و ما غالباً ناتوان از شنیدن لغزش های زبانی خودمان هستیم، هرچند در مورد دیگر اشخاص، هرگز چنین نیست. لغزش های زبانی همچنین در يك معنی خاصی، سرایت کننده اند؛ ابدأ آسان نیست که درباره لغزش های زبانی صحبت کنیم بی آنکه از خودمان لغزش های زبانی سر نزده باشد. ناچیزترین اشکال چنین لغزش هایی، دقیقاً آنهایی اند که واجد

نور خاصی برای افکندن به فرایندهای پنهان روانی نیستند، با این وجود، ادله ای دارند که نمی‌گذارند نفوذ به آنها دشوار گردد. بعنوان مثال، اگر کسی یک حرف صدادار بلند را به علت یک آسفتگی ای که واژه را به برخی دلایل متأثر نموده است کوتاه تلفظ نماید، بلافاصله پس از آن، صرف صدادار کوتاه بعدی را بلند تلفظ خواهد نمود، لذا یک لغزش زبانی تازه ای را برای جبران خطای اول ایجاد خواهد کرد. به همان طریق، اگر او یک صدای ترکیبی [xxxiii]xxxiii را بطور غیرصحيح تلفظ کند و از روی بی‌مبالاتی (برای مثال e یا oi را همانند ei تلفظ کند) تلاش خواهد کرد که با تبدیل ei به eu یا oi آن را اصلاح نماید. بنظر می‌رسد که عامل قطعی در اینجا، ملاحظه تأثیری باشد که بر روی شنونده گذاشته می‌شود، یعنی کسی که تصور نمی‌کند که این مسئله بی تفاوتی برای سخنگو است که چگونه زبان مادری اش را اینگونه بکار می‌برد. دوم اینکه، تحریف جبران کننده در واقع قصد این را دارد که توجه شنوندگان را به نکته اولی معطوف نماید و ایشان را مطمئن سازد که سخنگو به این نکته نیز توجه داشته است. شایع ترین، ساده ترین و جزیی ترین لغزش های زبانی، کلمات شکسته شده یا مختصر شده [xxxiv]xxxiv و سبقت ها [xxxv]xxxv هستند، که در بخش های غیر مهم سخنگویی پیش می‌آیند. بعنوان نمونه، در یک عبارت نسبتاً دراز، شخص ممکن است موجد لغزش زبانی گردد که از آخرین واژه ای که او قصد گفتن آنرا داشته سبقت بسته است. این مسئله گمانی از ناشکیبایی گوینده برای به اتمام رساندن جمله را ارائه می‌دهد، و در کل گواهی از یک بی‌زاری [xxxvi]xxxvi خاص بر علیه بیان و فاش نمودن عبارت یا علیه کلیه اظهارات شخص است. از این پس به موارد حاشیه ای می‌پردازیم که در آن تفاوت بین دیدگاه روانکاو لغزش های زبانی و لغزشی که در اثر مسائل فیزیولوژیکی مرسوم رخ می‌دهد در یکدیگر مستحیل می‌گردند. قابل قبول است که حضور مزاحمت قصد در گفتار را می‌توان پیشنهاد نمود ولی این مزاحمت تنها می‌تواند حضور خود را اعلان کند و نه آنچه را که خود مزاحمت در نظر دارد. بنابراین، مزاحمت، مولد عایداتی [xxxvii]xxxvii منطبق با نفوذهای آوایی خاص یا دیدنی های تداعی کننده است و می‌تواند بعنوان برهم خوردن توجه از قصدی که در گفتار وجود دارد، در نظر گرفته شود. ولی نه این مزاحمت در توجه و نه تمایلات به تداعی، دستکاری عملی و موثری در اساس این فرایند ایجاد نمی‌نمایند. به رغم هر چیزی، دلالت بر وجود یک قصد که برای قصدی که در گفتار وجود دارد مزاحم است، همچنان باقی است، هر چند ماهیت [xxxviii]xxxviii این قصد مزاحم را نمی‌توان از نتایج حاصل از آن حدس زد، همچنانکه در تمام مواردی از لغزش های زبانی که بهتر تعریف شده اند، این احتمال وجود دارد.

لغزش های قلمی [xxxix]xxxix، که اکنون ارائه خواهم داد، بطور بسیار نزدیکی با لغزش های زبانی همجنس اند و انتظار چیز تازه ای از آنها را نداریم. شاید بتوانیم در مرحله بعدی، کمی ریزه چینی [xl]xl کنیم. لغزش های قلمی ناچیز که بشدن شایع اند، یعنی شکستگی ها در واژه ها و سبقت گیری از کلمات بعدی (بویژه از واژه های انتهای جمله)، بار دیگر، بر یک بی‌زاری کلی از نگارش آن مطلب و بی طاقتی نویسنده برای به انجام رساندن آن اشاره دارد. ماحصل های بسیار قابل توجه از کژنوشتاری [xli]xli، شخص را قادر به شناسایی ماهیت و قصد مزاحم می‌کند. اگر کسی لغزش قلمی را در یک نامه پیدا کند، عموماً می‌داند که هر چه هست مربوط به مصنف آن است، ولی آن شخص همیشه نمی‌تواند کشف کند که مصنف را چه می‌شده است.

یک لغزش قلم توسط فرد مسئول اغلب نادیده گرفته می‌شود، همچنانکه در مورد لغزش زبانی نیر چنین است. آنچه در پی می‌آید یک مشاهده قابل ملاحظه است. همانطور که می‌دانیم، اشخاصی هستند که هر نامه ای را که می‌نویسند، پیش از ارسال، برطبق عادت یکبار آنرا مرور می‌کنند. برخی دیگر این کار را همچون یک قانون اجرا نمی‌کنند، ولی اگر بعنوان یک استثنا، چنین کنند، همواره به چند لغزش قلم واضح

بر خواهند خورد، که آنگاه می‌توانند آنرا تصحیح کنند. این امر چگونه قابل توضیح است؟ بنظر می‌رسد که گویی این افراد می‌دانستند که موجد اشتباهی در نگارش نامه شده اند. آیا برآستی می‌توان اینرا باور نمود؟

يك مسئله جالب مربوط است به اهمیت عملی [xlii]xlii لغزش های زبانی. ممکن است مورد يك آدم كش را بخاطر داشته باشید، آقای. H، که وسایل کشت های بدست آمده از ارگانسیم های بشدت بیماریزا و خطرناک را از موسسه ای علمی، که او خود را در آنجا بعنوان يك باکتریولوژیست معرفی کرده بودن بدست آورد. پس از آن، او از این کشت ها به منظور خلاص شدن از دست خویشاوندانش، توسط این نوین ترین متدها، استفاده نمود. بعداً سر يك فرصت، این مرد از مدیران یکی از موسسات شکایت کرد که کِشت هایی که برای او فرستاده اند، بی تاثیر بوده است؛ ولی او در اینجا مرتکب يك لغزش قلمی شد. و در عوض نوشتن «در تجربیات من روی موش ها و خوک های هندی»، کاملاً واضح چنین نوشت: «در تجربیات من بر روی آدم ها». دکترهای آن موسسه به این لغزش برخوردند، ولی تا الان تا آنجا که من نمی‌دانم هیچ نتیجه ای از آن استنتاج نکرده اند. خُب، شما چه فکر می‌کنید؟ آیا نباید که دکترها، متقابلاً، این لغزش قلم را بعنوان يك اعتراف برداشت کنند و شروع به بازرسی نمایند تا اینکه هر چه زودتر به فعالیت های آن قاتل خاتمه دهند؟ آیا از دیدگاه اشتباهات لپی در این مورد تجاها ما مسنول غفلت از اهمیت عملی نیست؟

خُب من فکر می‌کنم که يك لغزش قلمی شبیه این مورد، مسلماً بسیار مشکوک به نظر من می‌رسد؛ ولی چیزی با اهمیت زیاد در راه کاربرد این روش (و لذا برداشت موضوع) بعنوان يك اعتراف سد شده است. موضوع به این سادگی ها هم نیست. لغزش، مسلماً بخشی از اماره بوده است؛ ولی این به تنهایی برای شروع بازرسی کافی نیست. درست است که آن لغزش قلمی گویای آن بود که او افکاری از آلوده و مبتلا کردن اشخاص را در ذهن می‌پرورانده، ولی اخذ تصمیم در مورد این که آیا این افکار بعنوان قصدي آشکار برای آسیب رساندن به دیگران بود یا به عنوان يك خیالبافی [xliii]xliii بدون اهمیت عملی، محتمل نمی‌نماید. حتی محتمل است که شخصی که لغزشی اینچنین از وی سرزده است، هر توجیه ذهنی ای را برای انکار خیالبافی داشته باشد و اینرا، بعنوان چیزی که کاملاً با آن بیگانه است، انکار نماید. شما این احتمالات را از این هم بهتر خواهید فهمید هنگامی که بعداً [xliv]xliv به ملاحظه افتراق بین واقعیت روانی و مادی [xlv]xlv بپردازیم. ولیکن این نمونه دیگری از يك اشتباه لپی است که اهمیتش را از وقایع بعدی کسب می‌کند.

با (شروع بحث) کژخوانی [xlvi]xlvi به سراغ يك موقعیت روانی، که بطور محسوس از آنچه در لغزش های زبانی و قلمی است، متفاوت است، می‌رویم. در اینجا یکی از دو قصد متقابل که در رقابت با همدن به واسطه يك محرك حسی جایگزین می‌گردد و شاید به این خاطر از مقاومت کمتری برخوردار شود. آنچه شخص درصدد خواندن آن است مشقتی از زندگی روحی و روانی خودش، نظیر آنچه که شخص در نظر دارد بنگارد، نیست. بنابراین، در انبوه وسیعی از موارد، يك کژخوانی عبارت است از يك جایگزینی کامل. شخص، واژه ای را که باید خوانده شود با واژه دیگر جایگزین می‌کند، بی آنکه الزامی برای هر ارتباط محتوایی بین متن و محصول کژخوانی، که بعنوان يك قاعده بستگی به شباهت بیانی دارد، وجود داشته باشد.

بهترین عضو این گروه، بکار بردن Agamemnon لیختن برگ [xlvii]xlvii بجای angenommen است. اگر ما بخواهیم قصد مزاحمی را که موجد کژخوانی شده است را کشف کنیم می‌باید

متنی [xlvi]xlvi که کژخوانی شده است را کاملاً کنار بگذاریم و آنگاه است که می‌توانیم بررسی تحلیلی را با دو پرسش آغاز نماییم: اولین تداعی برای ایجاد کژخوانی چیست؟ و اینکه در چه موقعیتی کژخوانی رخ داده است؟ گاهگاهی وقوف بر پرسش دوم، به تنهایی برای توصیف کژخوانی کفایت می‌کند. بعنوان نمونه، مردی تحت فشار يك نیاز جبری در شهری بیگانه سرگردان بود؛ ناگهان چشمش به واژه closet-House [xlix]xlix بر روی يك تخته راهنمایی کننده بزرگ روی سر در اولین طبقه يك ساختمان افتاد. او به قدر کافی فرصت داشت که تعجبش را، در مورد تخته راهنمایی که اینقدر بالا گذاشته شده بود، احساس کند، پیش از آنکه کشف کند که، اگر بخواهیم در معنی لغت دقیق شویم، آنچه او باید می‌خوانده، [ii] Corset-House بوده است. در دیگر موارد، يك کژخوانی، دقیقاً از نوعی که کاملاً با محتوای متن غیروابسته است، ممکن است تحلیل دقیقی را که نمی‌تواند بدون تمرین در تکنیک روانکاو و بدون اعتماد به این تکنیک به انجام رسد، ایجاب نماید. هر چند، بعنوان يك قاعده، یافتن توصیفی برای يك کژخوانی دشوار نیست: واژه ای که جایگزین شده است فوراً چرخه ای از ایده ها را که مزاحمت برخاسته از آنهاست، را لو می‌دهد [ii]ii، مانند مورد Agamemnon. مثلاً، در این زمان جنگ، چیز بسیار رایجی است که بجای اسامی شهرها و ژنرال ها و اصطلاحات نظامی که دائم در اطراف ما همه می‌کنند، هر جا که واژه مشابهی به چشم مان بر می‌خورد را همان واژه نظامی بخوانیم. هر آنچه که برای ما جالب است و به ما مربوط می‌شود خود را در جایگاهی قرار می‌دهد که عجیب و مع هذا غیر جذاب است. تصاویر متعاقب از افکار [مقدم]، مشاهدات تازه را معشوش می‌نمایند.

در مورد کژخوانی نیز مواردی از نوع دیگر غیر موجود نیست، که در آن خود متنی که خوانده می‌شود برانگیزاننده قصد مزاحم باشد، که بعنوان يك قاعده، از آن رو قصد را به جنبه متضادش بر می‌گرداند. آنچه ما می‌باید بخوانیم چیزی است که خواهان آن نیستیم، و آنالیز ما را متقاعد خواهد ساخت که خواسته ای شدید برای طرد آنچه که خوانده ایم باید که مسنول دگرگونی آن باشد.

در بیشتر مواردی از کژخوانی که ابتدا ذکر شد، دو عامل را که نقش مهمی را برای آنها در مکانیسم اشتباهات لپی قائل شدیم را در نظر نگرفتیم: یکی تعارض بین دو قصد و دیگری واپس زنی یکی از آن دو که انتقام خود را بوسیله يك اشتباه لپی می‌ستاند. چیزی عکس این در کژخوانی رخ نمی‌دهد. ولی غالب بودن فکری که منتهی به کژخوانی می‌گردد بسیار قابل توجه تر از واپس زنی ای، که ممکن است قبلاً تجربه شده باشد، است. دو عامل است که ما با وضوح بسیار در شرایط گوناگونی که در آن اشتباه لپی فراموشی رخ می‌دهد، با آن روبرویم. فراموشی قصدها [lii]lii کاملاً عاری از ابهام است؛ همچنانکه تاکنون دیده ایم، تفسیر آن حتی توسط افراد عامی، مورد انکار و مشاجره قرار نمی‌گیرد. نیتی [liii]liii که قصد [liv]liv را مورد مزاحمت قرار داده است، در هر مورد، يك قصد معکوس [lv]lv است، يك ناخواستگی؛ و کل آنچه برای ما جهت آموختن درباره آن باقی می‌ماند آنستکه چرا خودش را به شیوه ای دیگر و روشی که کمتر تغییر هیئت داده باشد، بیان نمی‌کند. ولی حضور این معکوس آنچه خواسته شده، بی چون و چراست. گاهی اوقات نیز، در گمان بر برخی از انگیزه ها که این معکوس خواسته را وادار به پنهان شدن می‌کند، موفق می‌شویم؛ بطور نهانی بواسطه ابزار و اسباب اشتباهات لپی عمل می‌کند و همواره به هدفش نائل می‌آید. در صورتی که اگر همچون يك چیز واضحاً متناقض سر بر کند، مورد انکار واقع خواهد شد. اگر تغییری مهم در موقعیت روانی در بین تشکیل قصد [lvi]lvi و انجام آن جای گیرد، در نتیجه آن بدون هیچ تردیدی قصد به وقوع نپیوسته است؛ آنگاه فراموشی قصد از طبقه بندی اشتباهات لپی حذف می‌گردد. دیگر بنظر نمی‌رسد که به فراموشی سپردن آن عجیب باشد، و ما در می‌یابیم که به خاطر آوردن آن غیرضروری بوده است: از آن پس آن قصد برای همیشه یا موقتاً خاموش

می‌ماند. فراموشی يك قصد را تنها هنگامی می‌توان يك اشتباه لپي نام نهاد که نتوانیم باور کنیم که در این روش اخیر الذکر، قصد، مورد ممانعت قرار گرفته است.

نمونه هاي فراموش کردن يك قصد بطور كلي هم شکل اند و بسیار روشن و واضح و بنابر بسیاری دلایل برای بررسی ما جالب نیستند. با این وجود، دو نکته است که از آنها می‌توانیم چیزهای تازه ای از مطالعه این اشتباهات لپي بیاموزیم. فراموشی کردن – یعنی شکست در به انجام رساندن – يك قصد، همانطور که گفتیم، دلالت بر عکس آنچه خواسته شده است دارد، یعنی که در تخصص با آن است. این مطلب بي شك درست است؛ ولي تحقیقات ما نشان می‌دهند که معکوس خواسته می‌تواند دو نوع باشد، مستقیم و غیرمستقیم. آنچه منظور من از این ابزار آخري است به بهترین وجهی از يك یا دو مثال روشن خواهد شد. اگر يك فرد حامی و پشتیبان کسی، فراموش کند که با شخص سومی درباره حق فرد تحت الحمايه [lvii]lvii اش صحبت کند، این اتفاق به این علت رخ داده است که او را در مورد فرد تحت الحمايه اش در واقع نگرانی چندان زیادی ندارد و لذا اشتیاق و آفري برای بیان ابراز حق او ندارد. اینگونه است که فرد تحت الحمايه فراموشی حامی اش را درك خواهد نمود. ولیکن چیزهایی ممکن است باشند که بسیار پیچیده تراند. معکوس خواسته [lviii]lviii در فرد حامی بر علیه به انجام رساندن قصد، ممکن است از تمایلی دیگر ناشی شود و ممکن است در جهت کاملاً متفاوتی سمت دهی شود. ممکن است هیچ ربطی به فرد تحت الحمايه نداشته باشد بلکه شاید بر علیه شخص ثالثی که مسئول اجرای توصیه‌ه ارائه شده است، سمت دهی گردد. پس شما یکبار دیگر تردیدهایی را که در سر راه يك کاربرد عملي تفسیرهایمان قرار گرفته اند را شاهدید. به رغم تعبیر و تفسیر صحیح از فراموشی، فرد تحت الحمايه در خطر بدگمان شدن بسیار قرار دارد و از طرف رفتار حامی اش بي عدالتي و خیمی او را تهدید می‌کند. یا تصور کنید که کسی يك قرار ملاقات را که به دیگری قوا داده که حتماً بخاطر بسپارد را از یاد ببرد، بدون سگ، شایعترین دلیل برای اینکار این که يك عدم تمایل برای ملاقات با این شخص وجود دارد. ولي در چنین موردی آنالیز (تحلیل) می‌تواند نشان دهد که قصد مزاحم به او مربوط نمی‌شود بلکه مستقیماً بر علیه مکانی است که قرار است ملاقات در آنجا انجام پذیرد و به خاطر يك خاطره اضطراب آور از آنجا، از رفتن به آن مکان (واسطه فراموشی) اجتناب می‌گردد. یا دوباره، اگر کسی فراموش کند که نامه ای را پست کند، خواسته معکوس [lix]lix ممکن است بر اساس محتویات نامه باشد؛ ولي این به هیچ وجه غیرممکن نیست که خود نامه بي ضرر باشد و شاید تنها دستخوش خواسته معکوس شده باشد چرا که برخی چیزها درباره آن، نامه دیگری را به یاد می‌آورد که در فرصت مقدم تري نگاشته شده، و اینکه يك نقطه مستقیم برای حمله را به «معکوس خواسته» عرضه می‌دارد. بنابراین می‌توان گفت که در اینجا عکس خواسته از نامه قبلی، که می‌تواند اینرا توجیه کند، به نامه فعلی منتقل شده است، که در واقع واجد هیچ زمینه ای برای نگرانی در این باره نمی‌باشد. پس می‌بینید که ما باید احتیاط و دوراندیشی را در کاربرد تعابیرمان به اجرا در آوریم، بطوریکه به این صورت قابل توجیه اند: چیزهایی که از نظر روانشناسی هم ارز و معادلند، ممکن است در عمل، گوناگونی کلانی از نظر معانی داشته باشند.

پدیده هایی از قبیل موارد آخر، ممکن است به نظر شما بسیار غیرمعمول برسند، و شاید که تمایل داشته باشید که فرض کنید که يك عکس خواسته «غیرمستقیم» [Ix]Ix تاکنون اشاره به این داشته که این فرایند يك چیز مرضی [lxi]lxi است. ولي من به شما اطمینان می‌دهم که این فرایند در محدوده هایی که هنجار [lxii]lxii و سالم اند نیز رخ می‌دهد. بعلاوه نمی‌باید که مرا مورد کژفهمی [lxiii]lxiii قرار دهید. من تقریباً مخالف پذیرش این هستم که تعابیر تحلیلی ما غیرقابل اعتماداند. ابهامات در فراموشی قصدها که من تاکنون ذکر کرده ام، تنها مادامی وجود دارند که تحلیلی از مورد نکرده باشیم و صرفاً تعابیر ما را

بر اساس فرضیات کلی مان طرح می‌نماید. اگر تحلیلی بر روی شخصی مورد بحث انجام دهیم، بطور غیرقابل تغییری با یقین کافی می‌آموزیم که آیا عکس خواسته، یک نوع بی واسطه و مستقیم است یا اینکه احتمالاً منش دیگری دارد. نکته دومی که من در ذهن دارم، اینست: اگر درکثرت وسیعی از نمونه‌ها، از این امر اطمینان حاصل کنیم که فراموشی یک قصد به یک عکس خواسته بر می‌گردد، به قدر کافی جسارت اینرا یافته ایم که راه جل را به گروه دیگری از نمونه بسط دهیم که در آن شخص تحت آنالیز عکس خواسته که ما بدان اشاره کردیم را تصدیق نکرده، بلکه انکار می‌نماید. مثال هایی از این دست را در وقایع به شدت شایع همانند فراموشی در بازگرداندن کتاب عاریه گرفته شده یا پرداختن صورتحساب یا بدهی‌ها، می‌توانید بیابید. ما می‌توانیم با جسارت به شخص مربوطه تاکید کنیم که قصدی در او برای نگهداشتن کتاب یا نپرداختن بدهی‌ها وجود دارد، در این ضمن او این قصد را انکار خواهد کرد ولی قادر نخواهد بود که هیچ توضیح دیگری از این رفتارش ارائه دهد. از آن رو باید به گفتن این ادامه دهیم که او این قصد را دارد اما چیزی درباره آن نمی‌داند، ولی برای ما کافی است که این قصد حضورش را با ایجاد فراموشی در وی، آشکار می‌کند. ممکن است او برای ما تکرار کند که در واقع فراموش کرده است. اکنون همان موقعیتی را ملاحظه می‌کنید که ما یکبار قبلاً خودمان را در آن یافتیم [چند صفحه قبل]. چنانچه بخواهیم به تعبیرمان از اشتباهات لپی ادامه دهیم، که بسیار به کرات ثابت شده که قابل توجیه است، با یک نتیجه استوار و سازگار [ixiv] [ixiv]، به سویی فرضیه‌ای رانده شده ایم که غیرقابل اجتناب است، و اینکه قصدهایی در مردم وجود دارند که بدون اینکه آنها چیزی درباره شان بدانند، عملی و کاراینده [xv] [xv]. اما این ما را به سمت مخالف همگی دیدگاه هایی که بر هر دوی زندگی مرسوم و راوشناسی حکفرماست، می‌راند.

فراموشی اسامی خاص و اسامی بیگانه [xvi] [xvi]، بعلاوه واژه های بیگانه، می‌تواند متشابهاً تا یک قصد معکوس ردیابی گردد، که یا مستقیماً یا بطور غیرمستقیم بر علیه نام مربوطه هدف گیری شده است. من تاکنون به شما چندین مثال از بی میلی یا بیزاری [xvii] [xvii] مستقیم را ارائه داده ام. ولی علیت غیرمستقیم بویژه در این موارد شایع است و معمولاً می‌تواند صرفاً توسط تحلیل های (آنالیزهای) دقیق مقرر گردد. بعنوان نمونه، در طی جنگ فعلی، که ما را ناچار به رها کردن بسیاری از لذت های پیشین می‌سازد، توانایی مان در بخاطر آوردن اسامی خاص بطور کلانی همچون نتیجه عجبیب ترین و بیگانه ترین تداعی‌ها دچار زحمت شده است. (بعنوان نمونه) زود زمانی کوتاه از گذشته [xviii] [xviii] است که دریافتم که قادر به یادآوری مجدد نام بی ضرر [xix] [xix] Moravian town of Bisenz نیستم؛ آنالیز نشان داد که مسنول این مسئله هیچ خصومت مستقیمی نسبت به آن نیست بلکه شباهت در صورت با نام Plazzo Bisenzi در Orvieto است که من در گذشته بکرات از تماشای آن «لذت» برده بودم.

حال برای نخستین بار، بنا به علت معقول در مخالفت و تضاد برای بخاطر آوردن یک نام، یا اصلی رویاروییم که بعداً اهمیت هنگفتش را برای علیت علام روان نژندی (نوروتیک) آشکار می‌کند: عدم تمایل حافظه به یادآوردن هر چیزی که با احساسات ناخوشایند مربوط است و نیز با ایجاد مجدد چیزی که ناخوشایندی را احیاء می‌کند. این تمایل به اجتناب از ناخوشایندی، برخاسته از یک خاطره یا برخاسته از دیگر اعمال روانی است؛ این گریز روانی از ناخوشایندی، ممکن است بعنوان محرکی به شدت عملی نه تنها برای فراموشی نام‌ها بلکه برای بسیاری اشتباهات لپی دیگر از قبیل غفلت‌ها، خطاها، و غیره قابل شناسایی باشد.

هر چند، بنظر می‌رسد که فراموش کردن نام‌ها، بویژه از نظر روانی – فیزیولوژیکی تسهیل شده باشند، و به این دلیل، مواردی رخ می‌دهند که در آنها تداخل با محرك ناخوشایند را نمی‌توان تصدیق کرد. اگر

تمایلی برای فراموش کردن نام‌ها در کسی وجود دارد، بررسی تحلیلی نشان خواهد داد که اسامی‌نه تنها به این علت که او خود آنها را دوست ندارد یا به این علت که آنها چیزی ناسازگار را به خاطر او می‌آورند، از وی می‌گریزند، بلکه به این علت هم هست که در مورد او همان نام، متعلق به چرخه [lxxx] [lxxx] دیگری از تداعی‌ها با چیزی است که او بسیار تنگاتنگ با آن مربوط است. گویی نام در آنجا لنگر انداخته است و از ارتباط با دیگر تداعی‌هایی که بطور زودگذر فعال شده‌اند، بازداشته می‌شود. اگر شما لم‌های مُد حافظه [lxxxi] [lxxxi] را بخاطر آورید، با کمی تعجب در خواهید یافت که همان زنجیره‌های تداعی که آزادانه به منظور پیشگیری [lxxii] [lxxii] از فراموش شدن نام‌ها تنظیم شده است، همچنین می‌تواند منتهی [lxxiii] [lxxiii] به فراموشی آنها از سوی ما گردد. شایان توجه‌ترین مثال از این دست توسط نام‌های خاص اشخاص تهیه دیده شده است که طبیعتاً دارای اهمیت روانی کاملاً متفاوتی برای مردم مختلف است. اجازه دهید بعنوان نمونه نامی را مثل تنودور در نظر بگیریم. برای یکی از شما این نام هیچ معنی خاصی ندارد. برای دیگران این نام، اسم پدر یا برادر یا یک دوست او، یا نام خود اوست. تجربه تحلیلی نشان می‌دهد که افراد گروه اول در خطر فراموشی این نیستند که بیگانه‌هایی خاص از اعتبار و شهرت این نام استفاده کنند، حال آنکه گروه دوم دائماً تمایل دارند که این نام را که بنظر می‌رسید برای آنها جهت ارتباطات صمیمانه نگاه داشته شده، از بیگانگان محفوظ دارند.

اگر شما اکنون بخاطر بسپارید که این مانع تداعی ممکن است با عملکرد اصل عدم لذت [lxxiv] [lxxiv] و، برکنار از این، با یک مکانیسم غیرمستقیم مقارن شود، شما در وضعیتی برای شکل دادن یک ایده مناسب از پیچیدگی‌ها در علیت فراموشی‌گذاری یک نام، قرار خواهید گرفت. بهر حال یک آنالیز مناسب هر کدام از این پیچیدگی‌ها را برایتان از هم خواهد گشود.

فراموشی گمانه‌ها و تجربیات [lxxv] [lxxv]، بسیار واضح‌تر و انحصاری‌تر از فراموشی نام‌ها، اجرای قصد پیشگیری از ورود چیزهای ناسازگار به حافظه را به نمایش می‌گذارند. البته، تمامی حوزه‌های این نوع از فراموشی در دسته اشتباهات لپی قرار نمی‌گیرند، بلکه تنها مواردی، که توسط استاندارد تجربه معمول ما مورد سنجش قرار گرفته، که بنظر می‌رسد برای ما چشمگیر و غیرقابل توجیه‌اند، در این دسته قرار می‌گیرند: بعنوان نمونه، هنگامی که فراموشی، گمان‌هایی را متاثر می‌سازد که بسیار تازه یا مهم‌اند، یا هنگامی که خاطره‌ها از یاد رفته، در آنچه که از دیگر لحاظ، زنجیره‌ای از وقایعی است که بخوبی بخاطر سپرده شده‌اند، شکافی ایجاد می‌کند. در کل چرا و به چه طریقی، کا قادر به فراموشی هستیم، و از میان چیزهای دیگر، تجربیاتی که بطور یقین ژرف‌ترین تاثیر را بر ما باقی می‌گذارند، از قبیل وقایعی از ابتدایی‌ترین سال‌های کودکی، - که کاملاً بحث جدایی استن که در آن تکانه‌های [lxxvi] [lxxvi] نامطبوع دفع شده، نقش مسلمی را بازی می‌کنند را فراموشی می‌کنیم، ولی این نمی‌تواند توضیح شمولی باشد [lxxvii] [lxxvii]. این یک امر بدون تردید است که گمانه‌های ناسازگار بسادگی به فراموشی سپرده می‌شوند. روانشناسان گوناگونی این را مورد توجه قرار داده‌اند و داروین کبیر بسیار زیاد از این موضوع متاثر بود بطوری که او آنرا یک «قانون طلایی» نامید که با دقت خاصی هر گونه مشاهداتی که بنظر با فرضیه اش همخوانی نداشت، را یادداشت نماید، چرا که او خود را متقاعد کرده بود که اینها دقیقاً در خاطرش نخواهند ماند.

شخصی که برای نخستین بار از این اصل دفع کردن [lxxviii] [lxxviii] خاطرات نامطبوع توسط فراموشی، می‌شنود، بندرت بتواند اعتراض کند به اینکه برعکس، این تجربه خود او بوده است که بویژه چیزهای پریشان‌کننده به سختی فراموش می‌شوند، وانگهی مداوم برای عذاب دادن وی به رغم خواسته اش باز می‌گردند - بعنوان مثال، خاطراتی از توهین‌ها و تحقیرها. این نیز امری حقیقی است

ولي این اعتراض خارج از مقولهء مورد بحث ماست* . این مهم است که در وقت خوبی شروع به در نظر گرفتن این واقعیت که زندگی روانی صحنه و میدان کارزار برای قصدهای متقابلاً مخالف است یا از نظر غیر پویایانه [lxxix]lxxix از نظر ایستایی یا عدم پویایی شامل تناقضات و جفت های معکوس است. گواه وجود يك قصد خاص بر علیه وجود يك جزء مخالف دلالت نمی‌کند؛ اینجا جایی برای هر دو است. این موضوعی مربوط به نگرش درباره این تضادها با یکدیگر است، و اینکه چه تاثیراتی توسط یکی و توسط دیگری ایجاد شده است. گم کردن و کژ نهیدگی [lxxx]lxxx بخاطر معانی بسیاری که دارند برای ما از جاذبه خاصی برخوردارند - یعنی، بخاطر تعدد قصدهایی که می‌توانند بواسطه این اشتباه لپی برآورده گردند. همه موارد، در این که اشتیاقی برای گم کردن چیزی وجود دارد، مشترکند؛ آنها در اساس و هدف، از آن قصد تفاوت دارند. ما هنگامی چیزی را گم می‌کنیم که فرسوده شده باشد، هنگامی که تمایل به جایگزینی آن با چیزی بهتر داریم، هنگامی که دیگر به آن علاقه ای نداریم، و وقتی که آن شیء از طرف کسی است که مناسبتمان دیگر با او خوب نیست یا هنگامی که در شرایطی آن را بدست آورده ایم که دیگر خواهان یادآوری آن شرایط نیستیم. افتادن يك شیء یا خرد و خراب شدن شیء می‌تواند همان قصد را برآورده سازد. در عرصهء تجربهء زندگی اجتماعی، گفته می‌شود که نشان داده شده است که فرزندان ناخواسته و نامشروع بسیار آسیب پذیرتر و شکننده تر از آنهایی هستند که بطور مشروع زاده شده اند. تکنیک ناپختهء تعلیم دهندگان کودک، برای بوقوع رسیدن این نتیجه الزامی نیست؛ میزان معینی از غفلت در مراقبت از کودکان، شرایطی کاملاً کافی است. محافظت از چیزها [lxxxi]lxxx می‌تواند دستخوش تاثیرات مشابهی که در مورد کودکان ذکر شد، باشد.

هر چند، ممکن است اشیاء (یا چیزها) محکوم به گم شدن باشند بی آنکه ارزش و بهای آنها هیچ تقلیلی پذیرفته باشد - یعنی، هنگامی که نیت قربانی کردن چیزی برای قضا و قدر [lxxxii]lxxxii به منظور دفع فقدان ترسناک چیزی دیگر وجود دارد. آنالیز به ما می‌گوید که چیز کاملاً شایعی در بین ما است که قضا و قدر را با دعا یا سحر دفع نماییم؛ و لذا گم کردن مان اغلب یکی قربانی کردن ارادی است. به همان طریق، گم کردن، همچنین ممکن است قصد بی اعتنایی یا خود - تنبیهی [lxxxiii]lxxxiii را برآورده سازد. خلاصه، دلایل بسیار دوردستی برای خلاص شدن از يك شیء بواسطهء گم کردن آن وجود دارد که از شمار خارج است.

اعمال سر هم بندي شده [lxxxiv]lxxxiv، شبیه دیگر خطاها، اغلب برای برآوردن آرزوها و خواسته های مورد استفاده قرار می‌گیرند که برای بوقوع پیوستن شان شخص باید خودش را انکار کند. در اینجا، قصد، خودش را بعنوان يك اتفاق خوش یمن تغییر هیئت می‌دهد. بعنوان مثال، همانطور که برای یکی از دوستان من اتفاق افتاد؛ مردی ممکن است قرار باشد، آشکارا بر خلاف خواسته اش، با قطار به ملاقات کسی در نزدیکی شهری که زندگی می‌کند، برود، و سپس در يك دو راهی، جایی که او باید قطارش را عوض کند، شاید اشتباهی به قطاری که او را به همانجایی بر می‌گرداند که آمده، سوار شود. یا کسی در حال مسافرت ممکن است برای اینکه در يك ایستگاه بینابینی توقف کند، مضطرب و نگران باشد، اما شاید بواسطهء الزامات دیگر، انجام چنین کاری برای او منع شده باشد، و سپس ممکن است او پس از این همه سفرش، به خاطر غفلت از زمانی که قطار در ایستگاه می‌ایستد و او می‌باید که در این فاصله سوار قطار دیگری شود، ناچار به برهم زدن سفرش به نحوی که خواهان آن بوده، شود. یا آنچه برای یکی از بیماران من رخ داد: من او را از تماس تلفنی با دختری که او عاشقش بود منع کرده بودم، و بعد، هنگامی که او در نظر داشت که به من تلفن کند، «به اشتباه» یا «در ضمن آنکه به چیز دیگری فکر می‌کرد» شمارهء غلطی را گرفت و ناگهان دریافت که با شمارهء آن دختر تماس گرفته است. مثال

خوبی از یک اشتباه صریح، و یکی از اهمیت های عملی، بواسطه مشاهده ای فراهم شد که توسط یک مهندس در گزارش او از قبل از مورد یک خرابی کالا داده شده است: «چندی پیش، من با چند تن از دانشجویان در آزمایشگاه دانشکده صنعتی بر روی سری هایی از آزمایش های پیچیده در مورد خاصیت ارتجاعی، کار می کردم، حجمی از کار را به درخواست خودمان به عهده گرفته بودیم، ولی با شروع آن، وقت بیشتری از آنچه انتظار داشتیم از ما گرفته شد. یک روز در حالی که با دوستم F. به آزمایشگاه باز می گشتیم، او اظهار داشت که چگونه از بابت اینکه تقصیر او بود ناراحت است که وقت بسیاری در آن روز خاص، بخاطر کارهای بسیار دیگری که باید در خانه انجام می داده، گرفته شده است. من نتوانستم در موافقت با او کمکی کنم و تقریباً شوخی کنان در بازگشت به رویداد هفته قبل، اضافه کردم: «بیا امیدوار باشیم که دستگاه دوباره خراب شود که بتوانیم دست از کار بکشیم و زودتر به خانه بازگردیم».

«در ترتیب دادن کار، این اتفاق افتاده بود که F. تنظیم دریچه فشار را بر هم زده بود؛ که می توان گفت، او بود که، با باز کردن محتاطانه دریچه، اجازه داده بود مایع تحت فشار به آهستگی به خارج از انباره به سوی سیلندر فشار هیدرولیک جریان یابد. این مرد سکوی آزمایش را توسط فشارسنج هدایت می کند و هنگامی که فشار راست حاصل شد، با صدای بلند بانگ برآورد که «ایست!» در هنگام علامت دادن فرمان، F. دریچه را در دست گرفت و تا آنجا که می توانست، چرخانید - به چپ! (همه دریچه ها بدون استثناء با چرخاندن به راست بسته می شوند.) این باعث شد که فشار زیاد انباره به ناگاه به حداکثر برسد، فشاری که لوله های مرتبطه برای آن طراحی نشده بودند، بطوریکه یکی از آنها فوراً ترکید - این یک حادثه کاملاً بی ضرر برای دستگاه بود، ولی برای وادار ساختن ما به مسکوت گذاشتن کار در آن روز و رفتن به خانه کافی بود.

«ضمناً، این موضوع شاخص [lxxxv] است که وقتی ما آنرا مدتی بعد مورد بحص قرار دادیم، دوست من F. چیزی از اظهار من به خاطر نداشت، حال آنکه من با اطمینان و یقین به یاد آوردم». ممکن است به ظنن شدن شما منجر شود که این حالت همیشه تنها یک اتفاق بی ضرر نیست که دست های مستخدمین خانگی شما را به دشمنان خطرناکی برای متعلقات خانگی شما تبدیل کند. و نیز ممکن است این سوال در شما برانگیخته شود که آیا این همواره یک موضوع اتفاقی است وقتی که اشخاص خودشان را زخمی می کنند و سلامت شخصی شان را به مخاطره می اندازند. اینها مسائل جنبی ای هستند که اگر فرصتی برای تحلیل مشاهدات شخصی تان دست داد می توانید ارزش و بهای آنها در بوته آزمایش قرار دهید. خانم ها و آقایان، ممکن نیست هر آنچه را که می توان دربارۀ اشتباهات لپی گفت، این باشد. بسیاری چیزها باقی می ماند که می تواند مورد بحث و آزمایش قرار گیرد. ولی خوشنود خواهم بود اگر بحث مان از شروع مبحث تاکنون تا گستره ای پیش رفته باشد که دیدگاه های پیشین شما را تکانی داده باشد. و شما را بر آن دارد که اندکی آماده پذیرفتن مسائل نوینی از این دست باشید. صرف نظر از آن، خوشنودم که شما را با موقعیتی غیرواضح رویارو کردم. ما نمی توانیم همه دکترین هایمان را تنها با مطالعه اشتباهات لپی استقرار بخشیم و ناچار نیستیم شواهدمان را تنها از آن استخراج نماییم. ارزش کلان اشتباهات لپی برای مقاصد ما در این است که آنها پدیده های بسیار شایعی اند که به علاوه می توانند در خودمان به سادگی مشاهده شوند، و اینکه می توانند بدون کمترین اشاره ای به بیماری، رخ دهند. در اینجا تنها یکی از پرسش های شما بدون پاسخ مانده است که مایلیم پیش از تمام کردن بحث، آنرا به عبارت درآورم. همانطور که ما از بسیاری نمونه ها در می یابیم، اگر مردم به درک اشتباهات لپی بسیار نزدیک شوند، و اغلب چنان رفتار کنند که گویی معنی آنها را به چنگ آورده اند، چگونه ممکن است که آنها با وجود این، همان پدیده ها را چنانکه گویی در کل، وقایع اتفاقی بدون معنی یا مفهوم [lxxxvi] اند در نظر آورند، و اینکه بتوانند با روشنایی بخشایی [lxxxvii] اند

حاصل از روانکاوي آنها با شدن بسيار به مخالفت پردازند؟ شما حق داريد. اين يك امر قابل ملاحظه است و توضيحي را مي‌طلبيد. ولي درصدد ارائه توضيح آن به شما نيستم. در عوض، شمار را به تدريج به حوزه هايي از دانش آشنا مي‌كنم كه توضيح [lxxxviii]lxxxviii، خودش را بدون تشريك مساعي من بر شما تحميل نمايد.

منبع: مجموعه سخنراني‌ها، انتشارات بهجت 1383 چاپ اول - ص 71 تا 92

حروفچين: شهاب لنكراني

lxxxix[i]. losing

XC[ii]. errors

XCi[iii]. psychical acts

XCii[iv]. mental life

XCiii[v]. somatic

XCiV[vi]. organic

XCv[vii]. the phenomenon has a sense⁴

XCvi[viii]. chance & symptomatic actions

XCvii[ix]. being

XCviii[x] [symptomatic & chance actions from the subject of chapter IX of the psychopathology of every day life (1992 b)]

XCiX[xi]. unself-seeking

C[xii]. self seeking

13. اين موضوع در پارلمان آلمان در نوامبر 1908 اتفاق افتاد.

Ci[xiv]. contractions

Cii[xv] . corrections

Ciii[xvi]. Train of thought = در حال حاضر نیز این کلمه به صورت فوق ترجمه می‌شود. یعنی قطار فکر(م).

Civ[xvii].preservation

Cv[xviii] . extremely forced associative paths

Cvi[xix] . draw back = not take action, esp. because one feels unsure or nervous (م)

Cvii[xx] . pre-analyticese

Cviii[xxi] . mechanisms

Cix[xxii] . forced back = try very hard not to show an emotion. (م)

Cx[xxiii] . suppression

Cxi[xxiv] . intention

Cxii[xxv] . purpose

Cxiii[xxvi] . forcing back

Cxiv[xxvii] . compromise

Cxv[xxviii] . regions

Cxvi[xxix] . indications

Cxvii[xxx] . dynamic view

Cxviii[xxxi] . survey

32. این سه گروه نباید با سه گروهی که در چند صفحه قبل به آنها پرداخته شد اشتباه گردند، چرا که این سه گروه مربوطند به موضوع کاملاً دیگری از نگرش به سوی لغزش های زبانی که توسط آتانی که موجد آنها بوده اند، پذیرفته شده است.

Cxix[xxxiii] . diphtong

Cxx[xxxiv] . contraction

CXXI[xxxv] . anticipations

CXXII[xxxvi] . antipathy

37. عایدات: بازگشت کننده: proceeds

CXXIII[xxxviii] . nature

CXXIV[xxxix] . slips of the pen

CXXV[xl] . glean

CXXVI[xli] . misswriting

CXXVII[xlii] . practical

CXXVIII[xliii] . phantasy

44. سخنرانی شماره 23 را ببینید.

CXXIX[xliv] . psychical & material reality

CXXX[xlvi] . misreading

CXXXI[xlvii] . Lichten berg

CXXXII[xlviii] . text

49. closet = اتاق کوچکی برای ملاقات های خصوصی (م).

50. Corset = سینه بند

CXXXIII[li] . betrays

CXXXIV[lii] . The forgetting of intentions

CXXXV[liii] . purpose

CXXXVI[liv] . intention

CXXXVII[lv] . counter-intention

CXXXVIII[lvi] . formation of the intention

CXXXIX[lvii] . protege

CXL[lviii] . counter-will

CXLI[lix] . counter-purpose

CXLII[lx] . indirect counter will

CXLIII[lxi] . phatological

CXLIV[lxii] . normal

CXLV[lxiii] . misunderstand

CXLVI[lxiv] . to a consistent coclusion

CXLVII[lxv] . operative

CXLVIII[lxvi] . The forgetting of proper names & foreign names.

CXLIX[lxvii] . dislike

CL[lxviii] . A short time ago

69. شهر موراوین، ناحیه ای است از چک و اسلواکی مرکزی (م).

CLI[lxx] . circle

CLII[lxxi] . the tricks of memotechnics

CLIII[lxxii] . prevent

CLIV[lxxiii] . lead

74 .unpleasure principle؛ از زمان تعبیر رویاها (1900)، جایی که این اصل، چنین نام گرفت، فروید تقریباً بطور غیرقابل تغییری از اصل لذت pleasure principle هم سخت گفت. که متعاقباً بحث می‌شود.

CLV[lxxv] . The forgetting of impressions & experiences

CLVI[lxxvi] . impulses

clvii[lxxviii] . fending off

*م: خاطرات نامطبوع بويژه اگر عوامل تداعي کننده يادآوري آنها را تسهيل نکند براحتي فراموش مي شوند ولي خاطرات نامطبوع سنگين، بويژه با همراهي تداعي کننده هاي مکرر، در خاطر مي مانند.

clviii[lxxix] . mom-dynamically

clix[lxxx] . losing & mislaying

clx[lxxx] . things

clxi[lxxxii] . fate

clxii[lxxxiii] . self-punishment

clxiii[lxxxiv] . bungled actions

clxiv[lxxxv] . it is characteristic

clxv[lxxxvi] . sense or meaning

clxvi[lxxxvii] . elucidation

clxvii[lxxxviii] . explanation

برگرفته شده از: www.Dibache.com